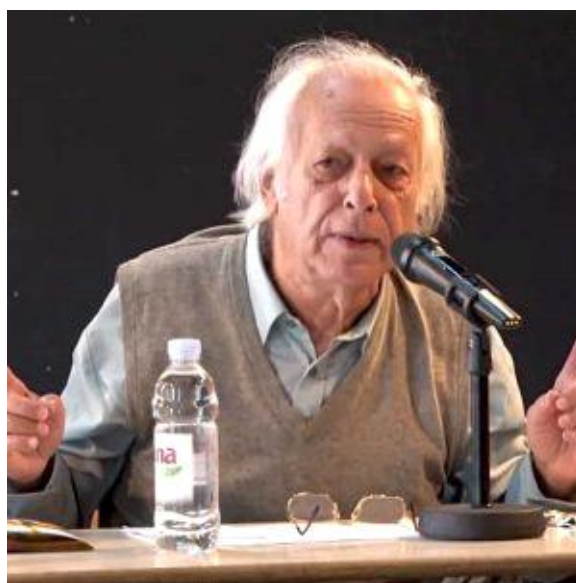


**نویسنده:** سمیر «امین» «Samir Amin» .  
**منبع و تاریخ نشر:** ما نتلی ربیو «2018-10-01» .  
**برگردان:** پوهندوی دوکتور سید حسام «مل» .

---

## مانیفست کمونیست «170» سال بعد

The communist Manifest "170" years later



سمیر «امین» اقتصاد دان مصری در جشنواره این سال واژگونی  
روند بحران ایرو «Euro» در زاگرب مورخ «9» جولای سال «2010»

\*\*\*\*\*

سمیر امین «مدیر عامل مجمع سوم جهانی در داکر (Daker) سینیگال  
و نویسنده بسا کتاب ها و بویژه در این آواخر کتاب ها در مورد **امپریالیزم مدرن** ،  
**سرما یه داری انحصاری مالی** و **قانون ارزش ما رکس** (در نشریه ما نتلی ربیو سال  
«2018» . این بار آخرین مقاله توسط سمیر امین قبل از مرگ اش به ما نتلی ربیو  
فرستاده شد و او درخواست کرده بود که چاپ و نشر این مقاله را به تاخیر بیاندازیم  
تا آنکه چاپ و نشر این مقاله در **سوسیالوسکی پرگلد (Socioloski Pregled)**  
زیور چاپ یافت و اینک که اکنون برای مطالعه شما قابل دسترس است .

هیچ متن دیگری در قرن نوزدهم نگاشته نشده است آنطوریکه ما نیفست کمونیست در سال (1848) توسط کارل مارکس و فریدریک انگلس نوشته و تدوین شده تا جایکه امروز پاراگرافهای متن این نشریه کاملاً با واقعیت های معاصر بهتر از آنچه که در سال (1848) بکار رفته به واقعیت کنونی نسبت به عصر و دوران آنها که در آنوقت به مشکل قابل رویت بود انطباق و بستگی دارد. مارکس و انگلس از طرح ها و ادعاهای خود انچنان نتیجه گیری کردند که تحولات (170) سال تا ریخ بعد از آن تمام گفته های آنها را مورد تایید قرار میدهد.

آیا مارکس و انگلس پیامبران الهام بخش بودند؟ ویا که جادوگرانی که توان نگاه کردن به توپ کرسنال را بگونه ای استثنایی با توجه به بینش خود داشتند؟ نه، بلکه آنها به سادگی بهتر از هرکس دیگر در عصر و زمان خود صاحب درک ویا فهم بیشتر بودند، آنطوریکه آنها نظام سرمایه داری را بهتر تعریف و توصیف می کنند. مارکس تمام عمر خود را وقف به تجزیه و تحلیل باشیوه بررسی دوگانه اقتصاد مدرن کرد او تحلیل و ارزیابی اش را با مثال از انگلستان و سیاست جدید با آوردن و مقایسه کردن مثال از اقتصاد و سیاست فرانسه آغاز کرد (1).

سرمایه مارکس (کا پیتال) تحلیل دقیق علمی از شیوه تولید سرمایه داری و جوامع سرمایه داری ارائه میدهد. و آن به این مفهوم که این شیوه تولید چگونه از فرماسیون های قبلی متفاوت است (جلد اول). مارکس با تحلیل خود در درون پرابلم رخنه میکند و بطور مستقیم معنی و مفهوم تعمیم مبادلات کالای بین صاحبان املاک خصوصی را توضیح میدهد (پدیده ای که در محدوده آن منحصر به دنیای مدرن سرمایه داری است، گرچه که مبادلات کالایی پیش از آن نیز وجود داشته است). بویژه با ظهور و تسلط ارزش و کار اجتماعی انتزاعی. مارکس از این یافته ویا فوندیشن خود بما این درک و فهم را داد تا بدانیم که چگونه پرولتاریا چه مرد ویا چه زن نیروی کار خود را بالای «مرد پولدار» بفروش میرساند به نحوی که تولید ارزش اضافی را که سرمایه دار از آن تولید به نفع خود سوء استفاده میکند، پرولتاریا آن را تضمین میکند. که به این ترتیب سرمایه دار شرایطی را برای تجمع سرمایه بدست می آورد. تسلط ارزش نه تنها بر تولید نظام اقتصادی سرمایه داری است بلکه به هر جنبه ای از زندگی اجتماعی و سیاسی مدرن نیز مسلط است.

مفهوم بیگانگی کالا به میکانیزم ایدیولوژیک اشاره دارد که از طریق آن وحدت کلی باز تولید اجتماعی بیان میشود.

این ابزار های فکری و سیاسی که با توسعه و پیشرفت مارکسیزم مورد تایید قرار گرفته است ویا قانونمندی خود را بوجود می آورد، ارزش خود را در پیش بینی درست تحولات تاریخی واقعی سرمایه داری نشان داده است. ، نه تلاش برای فکر کردن در مورد این واقعیت خارج از مارکسیزم ویا اغلباً در برابر ویا در ضدیت به آن – منجر به نتایج قابل مقایسه است. انتقاد مارکس از محدودیت های تفکر بورژوازی و بویژه از علم اقتصاد آن که او به درستی آنرا بعنوان «عامیانه» توصیف میکند کاملاً استنادناست. از آنجا که نمیتوانند بفهمند که اساساً در واقعیت سرمایه داری یعنی چه؟

این اندیشه ای بیگانگی رانیز نمیتواند تصور کنند که جامعه سرمایه داری به کجا میرود؟ ویا در آینده چه میکند؟ آیا آینده و سرنوشت آن توسط انقلاب سوسیالیستی متوقف خواهد شد؟ و سلطه ای سرمایه داری را این انقلاب پایان خواهد داد؟ یا که سرمایه داری موفق خواهد شد تا روزهای زندگی اش را طولانی کند؟ به این ترتیب راه را برای فروپاشی جامعه باز میکند؟ بورژوازی فکر میکند و این سوال را آنچه که مانیفست طرح کرده است نادیده میگیرد.

ما در حقیقت در ما نیفتست میخوانیم که اینجا جنگ و مبارزه است که هر با ر چه در با ز سازی جامعه انقلابی بطور کلی یا در خرابی و ویرانی، طبقات متضاد به پایان میرسد؟ این جمله توجه من را برای مدت طولانی بخود جذب کرده است که از آن به بعد من به تدریج به خواندن حرکت و جنبش تاریخ با تمرکز بر مفهوم توسعه نابرابر فرایند های مختلف که برای تحول آن است و به احتمال اغلب بجای از حوافی آن به مرکز تشکیل شده است مکث نمودم - من همچنین تلاش هایم را برای روشن کردن هریک از دو مُدل پاسخ به این مسابقه و چالش را انجام دادم یعنی راه انقلابی و راه ناپدید شدن (3).

انتخاب قوانین ما تریالیزم را از تخریبات و گزند جهانی میتوانم به ارمغان اورم و آن اینکه من یک اصطلاح جاگزین منحصر بفرد با شیوه تولید قبل از سرمایه داری، شیوه تولید فرعی که تمام جوامع طبقاتی به آن شیوه متمایل اند پیشنهاد میدارم، تاریخ غرب، ساختار دوران رومی باستان و فروپاشی آن، ایجاد اروپایی فیودالی و در نهایت تبلور دولت های مطلق العنان دوران مارکانتیلیتی (mercantilism) و به این ترتیب در یک فرم خاص بیانگر یک تمایل اساسی در جای دیگری به سمت ساخت و ساز کمتری از دولت های تکمیل شده است که قوی ترین نمونه ای آن چین است. خواندن شیوه تولید فرما سیون دوران بردگی از تاریخ جهانی همگانی و عمومی نیست همانطور که شیوه تولید فرعی و سرمایه داری است که کاملاً خاص است و به شدت در ارتباط با گسترش روابط کالا ظاهر میشود. علاوه بر این شیوه تولید فرما سیون فیودالی، به شکل ابتدایی و ناقصی از نوع شیوه تولید فرعی ویا شاخوی وابسته است.

این نظریه فرضی با ایجاد و متعاقباً با از هم پاشیدگی و تجزیه روم باستان بعنوان یک تلاش زود هنگام در ساخت و ساز شیوه تولید فرعی وابسته میدانند. سطح توسعه نیروهای مولده نیاز به تمرکز شیوه تولید فرعی در مقیاس امپراتوری نداشت. بدین ترتیب این اولین اقدام ناچیز و غیر ممکن پس از گذشت انتقال اجباری از راه و طریق از هم تکه و پاره شدن نظام فیودالی که بر مبنای آن مرکز یابی دوباره در چارچوب سلطنت های مطلق غرب قرار گرفت، که تنها پس از آن شوه تولید در غرب مُدل کامل شیوه تولید فرعی را در نظر گرفت طوری که تنها در آغاز این مرحله شروع شد که سطح توسعه نیروهای تولیدی در غرب عرض اندام کرد ویا بوجود آمد که باشیوه تولید کامل فرعی امپراتوری چین سازگار بود که البته این خود بی تردید هیچ تصادفی نیست.

عقب ماندگی غرب به نسبت خامی و نارس بودن اش و با تکه و پاره شدن نظام

فیودالی، قطعاً مزیت تاریخی آن را بدست میدهد، که در واقع ترکیبی از عناصر خاصی از شیوه تولید فرعی باستانی و شیوه تولید بربریت جمعی متصف به فیودالزم بوده که انعطاف پذیری را به غرب داد، این خود توضیح میدهد که اروپا به سرعت تجار ب کا مل مرحله از شیوه تولید فرعی را از آن خود میسازد و هرچه زودتر از سطح توسعه نیروهای مولده شرق سبقت می جوید و یا تفوق می یابد که به این شکل به مرحله سرمایه داری منتقل میشود، این انعطاف پذیری و سرعت در رسیدن به شیوه تولید فرعی نوع شرقی با سختی و با اهنسنگی پله های تکامل را پیمود.

بدون شک و شبهه پرونده ویا مورد روم غربی تنها نمونه ویا نوع از نارسایی ویا شکست خورده ساخت و ساز فرعی (tributary) نبود. ما میتوانیم حد اقل سه مورد ویا حالت دیگر از این نوع مورد را که هر کدام آن شرایط خاص خود را داشتند شناسایی کنیم: مورد ویا حالت **بیزانس عرب عثمانی**، مورد ویا حالت **هند وستان** و مورد ویا حالت **مغول** که در هر یک از این موارد تلاش های برای جابجا شدن و ارتقای سیستم های متمرکز فرعی یا شاخوی متشکل از نیروهای تولیدی بسیار محکم صورت میگرفت در هر یک از این سه مورد فوق الذکر اشکال متمرکز، احتمالاً ترکیبی خاص از ابزارهای دولتی، پرا فیودالی و مفهوم کالایی (commodity means) بود. بعنوان مثال: در دولت اسلامی، تمرکز کالا نقش تعیین کننده ای ایفا کرد. در هندوستان با در نظر داشت محتوای ایدئولوژی هند وها ناموفق و مواجهه به شکست شد، که من با کافیسوئانیزم (Confucianism = تعالیم کنفوسیوس این بود که خیر و شر با هم دیگر یک انسان را می سازد و انسان چه خود بداند چه نداند از هر دو جنبه استفا ده می برد... **از ویکی پدیا توسط این قلم**) مخالف هستم، با توجه به مورد تمرکز امپراتوری چنگیز خان همانطور که میدانیم بسیار کوتاه مدت بود.

سیستم امپریالیست معاصر یک سیستم متمرکز سازی مازاد تولید در مقیاس جهانی است، که این تمرکز بر اساس قوانین اساسی شیوه تولید سرمایه داری و با داشتن شرایط تسلط و حاکمیت بر شیوه های قبل از سرمایه داری و به موضوع پیرامون صورت میگردد. من قانون تجمع سرمایه را در مقیاس جهانی بعنوان قانون ارزش عملیاتی در این مقیاس آماده کرده ام، سیستم امپریالیستی بخاطر تمرکز ارزش، با شتاب ویا با عجله انباشت و توسعه نیروهای مولده در مرکز سیستم مشخص میشود. در حالیکه آنها در حومه و پیرامون به عقب افتاده تغییر شکل یافته اند ویا می یابند.

### **توسعه و عدم توسعه دو طرف یک سکه است**

فقط مردم تاریخ خود را میسازند، نه حیوانات و نه هم آشیای بی جان که موضوع تکامل تدریجی خود را کنترل میکنند و برای آنها، موضوع مربوط بخودشان است مفهوم رویه ای (تمرین) برای جامعه، خاص است. و آن بعنوان بیان سنتیز جبرگرایی و مداخله انسان، رابطه دیا لکتیک زیر ساخت ها و ساختارهای مجتمع همچنان برای جامعه مختص و مناسب است که در طبیعت معادل ویا همسان آن موجود نیست، این ساختارهای فوق العاده انعکاس نیاز زیر ساخت ها نیست اگر اینطور می بود، در آن صورت جامعه از خود بیگانه می بود. و نمیتوانست ببیند که چگونه میتواند در آزادی ویا رهای خود موفق شود.

پس به همین دلیل است که ما پیشنهاد میکنیم که دونوع توصیف متفاوت انتقال یا گذار از یک شیوه تولید به شیوه تولید دیگر را از هم متمایز و تشخیص تفریقی نمود، اگر این گذار یا انتقال درناخود آگاهی و یا با آگاهی بی نظیر صورت گیرد، یعنی که اگر ایدئولوژی که بر طبقات تاثیر میگذارد به آنها اجازه ندهد که روند تغیر و تحول را کنترل کنند این فرایند ظاهر میشود. هما نظر که اگر عملیات بطور همگون و یا مشا به طبیعت را تغیر دهد در آنصورت ایدئولوژی میتواند بخشی از این طبیعت برای این نوع انتقال که ما به آن میتوانیم عبارت **(مدل زوال یا انحطاط)** را بدهیم بگویم در عوض اگر ایدئولوژی بتواند درک و فهم تغیرات دلخواه را در کل بدست گیرد یا کسب کند در آنصورت فقط میتوانیم از انقلاب صحبت کنیم.

فکر میکنم که بورژوازی این سوال را نادیده میگیرد تا قادر به فکر کردن به نظام سرمایه داری بعنوان یک سیستم منطقی برای ابدیت باشد و یا قادر به فکر کردن و یا اندیشیدن به «پایان» تاریخ باشد.

## 2

برعکس **مارکس و انگلس** از زمان نشر **مانیفیست قویاً** پیشنهاد میکنند که سرمایه داری تنها یک پرائتیز مختصر در تاریخ بشریت است. بهر صورت شیوه تولید سرمایه داری در زمان خود فراتر از انگلستان، بلژیک، مناطق کوچکی از شمال فرانسه و یا هم قسمت غربی پروس و ویستفال بجلو نرفت. و هرگز در سایر نقاط اروپا موجودیت آن قابل مقیاس نبود، با وجود این تفاوت و اوضاع، **مارکس** قبلاً تصور میکرد که انقلاب های سوسیالیستی به (زودی) در اروپا اتفاق می افتد. چنانچه این انتظار در هر خط و یا در هر سطر **مانیفیست** مشهود بود.

البته **مارکس** نمیدانست که انقلاب بزودی در کدام کشور آغاز خواهد شد، آیا این کشور انگلستان خواهد بود؟ یعنی یگانه کشوری که در آن وقت در حال پیشرفت سرمایه داری بود؟ **نه**، **مارکس** فکر نمیکرد که این ممکن باشد، مگر اینکه اگر پرولتاریای انگلیس بتواند خود را از قیدوبند استعمار ایرلند آزاد کند، یا اینکه این کشور فرانسه باشد ولی پیشرفت های سرمایه داری اش جلوتر نیست یا بهتر انکشاف نیافته است اما بلوغ سیاسی مردم اش پیشرفته است که آن بلوغ سیاسی را از انقلاب کبیر فرانسه به ارث گرفته اند که میتوان کمیون پاریس سال (1871) را بگونه شاهد و دلیل روشن تذکر داد و یا به دلیل که **فردریک انگلس** انتظارات زیادی از آلمان عقب مانده داشت و آن اینکه انقلاب پرولتری و انقلاب بورژوازی میتوانند در اینجا با یک دیگر در هم آمیزی صورت گیرد، آنها در **مانیفیست** این ارتباط را چنین ذکر میکنند:

« این کشور در آستانه ای انقلاب بورژوازی قرار دارد که تحت شرایط تمدن پیشرفته تر اروپایی توام با موجودیت پرولتاریای پیشرفته تر نسبت به انگلستان در قرن هفدهم و در فرانسه در قرن هژدهم است. پس به این دلیل که انقلاب بورژوازی در آلمان میتواند تنها مقدمه ای برای انقلاب پرولتاریا باشد. که البته این اتفاق نیافتد.

وحدت در تحت زعامت «بیسمارک» قلابی مرتجع تاریخی جهانی بی رحم پروسیا (prussia) با سیاست بیطرفی سیاسی، بورژوازی آلمان را اجازه داد تا ملیگرایی

را پیروز کند و شورش مردم را به حاشیه راند. مارکس در پایان عمر خود نگاه خود را بطرف روسیه معطوف کرد و به این ترتیب **مارکس** این شهود را با دریافت مکاتبات خود از ویرا زاسومیچ **؛ (ویرا ایوانوفنا زاسولیچ (به روسی: Вера Ивановна Засулич**) (زاده **۲۷ ژوئیه ۱۸۴۹** - درگذشته **۸ مه ۱۹۱۹**) مبارز، نویسنده و انقلابی کمونیست روسی بود.

او از بنیان‌گذاران «**گروه رهایی کارگر**» (به همراه **یلخانیف**) بود. این گروه در ۱۸۸۳ میلادی در سوئیس تأسیس شد. به سفارش همین گروه بود که او بسیاری از آثار مارکس از جمله کتاب **مانیفست حزب کمونیست** را به زبان روسی ترجمه کرد. انتشار این کتاب‌ها در روسیه، به تأسیس **حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه** انجامید.

زاسولیچ از نسل قدیمی رهبران کمونیست روسیه به‌شمار می‌آمد که به جوان‌ترهایی چون **ولادیمیر لنین** پیوست و نشریه ایسکرا را با هم بنیان گذاشتند.

او بخاطر شرکت در ترور یکی از ما موران حکومت تزار، در بین سوسیالیست‌ها معروف و محبوب بود. **کارل مارکس** و **فردریک انگلس** در مقدمه ترجمه روسی کتاب **مانیفست حزب کمونیست**، از او به عنوان «ویرا زاسولیچ قهرمان» یاد کرده‌اند.

در تنش‌های داخلی **حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه** زاسولیچ به **منشویک‌ها** پیوست و از رهبران منشویک‌ها شد. ازویکی **پیدیا توسط این قلم**؛ داشت که گذار انقلاب می‌تواند از حاشیه و جوانب سیستم «پیوندهای ضعیف» در زبان بعدی **ولادیمیر ایلیچ لنین** آغاز شود، به‌ر صورت مارکس در زمان خود تمام نتیجه‌گیری‌ها را خود در این زمینه تحمیل میکرد ولی در زمان حیات خود به هیچکدام از این نتایج دست نیافت. ضرور بوده منتظر بمانیم که تاریخ به قرن بیستم تحویل شود تا با **ولادیمیر ایلیچ لنین** و **ما تسیونگ** کمونیست‌ها بتوانند یک استراتژی جدید را تصور کنند که ساختن سوسیالیزم در یک کشور واجد شرایط است. اصطلاح نامناسب که من به آن ترجیح میدهم یک عبارت طولانی می‌باشد: «پیشرفت‌های نامناسب در مسیر طولانی از انتقال سوسیالیستی است که در برخی از کشورها متمرکز شده است، در حالی که استراتژی امپریالیزم غالباً بطور مداوم مبارزه میکند و به دنبال انتزاع جدی است».

بحث مربوط به گذار تاریخی طولانی به سوسیالیزم در جهت کمونیزم و دامنه وسیع این جنبش، مجموعه‌ای از سوالاتی راجع به تغییر پرولتاریا از یک طبقه بخود به یک صنف برای خود، شرایط و اثرات جهانی سازی سرمایه داری، جایگاه دهقانان گذار طولانی و در تنوع بیان اندیشه ضد سرمایه داری است



ویرا زاسومیچ

مارکس بیش از هر کسی متوجه شد که سرمایه داری ماموریت فتح جهان را در نظر دارد او در عصر و زمان خود در مورد این ماموریت و قوانین سرمایه داری نوشته بود ، که این فتح از تکامل خود خیلی دور نبود او یعنی مارکس این ماموریت سرمایه داری را از ریشه هایش با کشف امریکا که از گذراندن سه قرن از ما رکنتیلیزم سرمایه داری بشکل نهایی کامل آغاز شد در نظر گرفت .

همانطور که درمانیفیسیت نوشت : صنعت مدرن وجدید بازار جهانی را ایجاد کرده است که کشف امریکا راه و جاده را در رسیدن به بازار سنگفرش و هموار نمود ، استثمار از بازار جهانی با توجه به یک کرکتر جهانی (کوسموپولیتیک) به تولید و مصرف در هر کشور بورژوازی راه یافت (5).

مارکس از جهانی شدن این پدیده نوظهور و جدید در تاریخ بشریت استقبال کرد که عبارت متعدد به ارتباط آن درمانیفیسیت نشان میدهد بگونه مثال : بورژوازی در هر کجایی که دست بالا داشته باشد تمامی روابط فیودالی ، پدرسالاری و روحانی را به پایان رسانده است (6). همچون : بورژوازی کشور را در تحت کنترل حاکمیت شهر قرار میدهد ، بدین ترتیب بخش قابل توجهی از جمعیت را از ولگردی و سبک مغزی (طغیانگری) و زندگی روستایی نجات داد . درست همانطور که این کشور را وابسته به شهرها ساخت است . و با این شکل کشورهای بربر و نیمه بربر را به کشورهای متمدن ، ملل دهقانان را در ملل بورژوازی و شرق را در غرب در وابستگی قرار داد (7) کلمات واضح است که مارکس هیچگاه این حالات را در گذشته ندیده بود و بدین اصل و برهه از روزهای خوب قدردانی کرد ، او همیشه یک نقطه نظر جدید و مدرن به نقطه از ظاهر شدن **ایروسنتریزم** (اروپا مرکزی) را بیان کرده است . او در این مسیر به راه طولانی مبارزه اش ادامه داد . با اینحال بربریت کارگر شهری بعنوان پرولتاریا تحریف شد؟ مارکس از فقر شهری سرمایه داری که با انبساط سرمایه داری همراه است بی خبر نبوده و یا از آن اغماض نکرده است .

آیا مانیفیسیت مارکس بدرستی پیامدهای سیاسی ویرانی و خانه خرابی دهقانان را در خود اروپا و حتی بیشتر در کشورهای استعمار اندازه گیری کرد ؟ من به این سوالات در رابطه مستقیم با اوصاف نابرابر استقرار سرمایه داری در سراسر جهان باز میگردم . مارکس وانگلس درمانیفیسیت هنوز نمی دانند که استقرار و انکشاف سرمایه داری در سرتاسر جهان هماننگ نیست که تصور میکنند یعنی که به فتح و یا تسخیر شرق فرصتی برای خروج از این بن بست که تاریخ به رخ آنها بسته با توجه به تصویر از کشورهای غربی ، کشورهای متمدن یا کشورهای صنعتی تبدیل شود . مارکس چندین متن یا عبارات به ارتباط استعمار هند در یک چشم انداز توهین آمیز پیشکش نموده است . اما مارکس بعداً ذهن خود را تغییر داد . این علایم و یا کنایه ها بجای ارایه و یا پیشکش یک استدلال منظم دقیق و سیستمیک تا اثر گذار از تخریب مشهود برای فتح استعمار است یعنی استعمار را توانمند میسازد که به تسخیر و فتح خویش ادامه دهد . مارکس سپس به تند ریج از آنچه که من بنا م توسعه نا برابر می نامم آگاه میشود یا به عباره دیگر ساختار منظم تقابل بین مراکز تسلط و حوزه های تحت تسلط و در نتیجه ، عدم امکان

پذیری دسترسی و یا رسیدن در چارچوب جهانی شدن سرمایه داری (امپریالیزم با سرشت و یا طبیعت آن) با ابزار سرمایه داری. با این ترتیب اگر امکان پذیر شدن دسترسی در جهانی شدن سرمایه داری ممکن شود هیچ نیروی سیاسی، اجتماعی و یا ایدئولوژیک موفقانه قادر به مخالفت نخواهد بود.

و اما در مورد چین با توجه به طرح سوال مارکس درمانیفیست میگوید: قیمت های ارزان کالا همچو گلوله های سنگین توپ که با ضربه آن دیوار های کلبه ای چینی را باز نمود و از بین برد تا جاییکه موجب تنفر شدید وحشیان لجوج در تسلیمی به خارجی ها میشود. (8).

ما میدانیم که این گونه باز کردن کار باز کردن عملی نبود. این حکم و یا کانون نیرو در یابی بریتانیا بود که چین را باز کرد. محصولات چینی اغلب رقابتی تر از محصولات غربی بود، ما همچنین میدانیم که صنعت پیشرفته انگلیس بگونه موفقانه به انگلیس اجازه داد که هند را در تحت سلطه خود قرار دهد (با وجودیکه پارچه های هندی نسبت به پارچه های انگلیسی با کیفیت و مرغوب بود) برعکس بالا اثر تسلط انگلیس بالای هند (تخریب سازمان یافته بخاطر از بین بردن صنایع هند) شرایط طوری مساعد شد که هژمونی بریتانیا در نظام سرمایه داری در قرن نوزدهم تثبت شود.

با اینحال ما رکس مسن تریا د میگیرد که چگونه از یوروستنریزم (Eurocentrism) زمان جوانی، خود را آزادورها سازد، ما رکس میدانست که چگونه میتواند دیدگاه های اش را در پرتو سیر تکامل جهان تغییر دهد.

در نتیجه ما رکس و انگلس در سال (1848) با احتمال قوی وقوع یک یا چند انقلاب سوسیالیستی را در اروپای زمان خود تصور تا بید کردند که سرمایه داری تنها یک پرا نتیز کوتاه در تاریخ است، اما حقایق به زودی به آنها ثابت ساخت - کمیون پاریس در سال (1871) اولین انقلاب سوسیالیستی بود با این حال که آن نیز آخرین انقلاب در یک کشور سرمایه داری توسعه یافته بود. انگلس با ایجاد بین الملل دوم امید را در پیشرفت های انقلابی جدید بویژه در آلمان از دست داد تاریخ صریحاً اشتباه او را ثابت کرد با اینحال خیانت بین الملل دوم در سال (1914) نباید کسی را متعجب کند، فراتر فرم، رفرمیستان، همپوشانی احزاب کارگری در تمام اروپا، در آن زمان با سیاست های امپریالیستی، بورژوازی و استعمار گرایان نشانگران بود که از احزاب بین الملل دوم انتظار آن برده نمیشد، خط مقدم تحول جهان به سمت شرق به روسیه در سال (1917) و سپس به چین حرکت کرد. مطمئناً ما رکس این را پیش بینی نمیکرد اما متون بعدی او بما اجازه می داد که فرض کنیم که او احتمالاً توسط انقلاب روسیه شگفت زده نخواهد شد؟

با توجه به چین، مارکس فکر کرد که این یک انقلاب بورژوازی بود که در دستور کار بود. در ماه جنوری سال (1850) مارکس نوشت: هنگامیکه مرتجعین اروپایی ما... در نهایت به دیوار بزرگ چین برسند، که میدانند اگر آنها افسانه ای را بنویسند،

**جمهوری خلق چینی (Republique Chinoise)، آزادی - برابری - برادری**

**(Liberte Egalite Fraternite) انقلاب ملی مردم (Komomtang) سال**



(1911) از **سن یات سن** (Sun Yat Sen) نیز همچو **مارکس** تصور کرد، اعلام (جمهوری بورژوازی) جمهوری چین، با این وجود **سن یات سن** در شکست دادن نیروهای رژیم قدیمی که جنگ سالاران، سرزمین را دوباره بدست آوردند یا در اثر تسلط قدرت های امپریالیستی بویژه جاپان موفق نشد، **کومینتان چیانگ** **کای شیک** در طرح ویا برنامۀ خود استدلال ها ویا تیزس های **لینن** و **ماتستونگ** را تایید کرد که هیچ راهی معتبر برای انقلاب بورژوازی وجود ندارد. دوران ما یکی از دوران های انقلابات سوسیالیستی است.، همانطوریکه انقلاب ماه فبروی سال (1917) روسیه کهنه و قدیمی نبود و به همین دلیل برای انقلاب اکتوبر، انقلاب **چینی** (1911) خواستار انقلاب کمونیست های ما **ویست** شد که تنها آنها قادر به پاسخگویی به انتظارات رهایی، همزمان ملی واجتماعی بودند.

موضوع قابل تذکر اینکه روسیه «پیوند ضعیف» در این سیستم بود که پس از کمون پاریس به انقلاب دوم سوسیالیستی آغاز کرد واما این انقلاب پیشتیبانی نشد اما با جنبش کارگری اروپایی مبارزه کرد، **روزا لوکزامبورگ** در این رابطه با استفاده از طرح ویا دریافت جنبش کارگران اروپایی استفاده میکند اوبه ارتباط شکست وخیانت و «نا رسای ی یا نا پختگی پرولتاریای آلمان» راجع به تحقق وظایف تاریخی شان صحبت میکند: (10)

« من این عقب نشینی از طبقه کارگر را در این دنیای غرب توسعه یافته که سنت های انقلابی خود را رها کرده و بر اثرات و تاثیرات خرابکارانه و مخرب در حال توسعه امپریالیستی سرمایه داری مهر تایید را حک نموده و به آن نزدیک شده اند و از مزایایی جوامع امپریالیستی بعنوان که یک کل بود ویا باشد ( و نه تنها از بورژوازی شان ) و بخود موضوع مسلط گرفته است نکوهش میکنم و آن اینکه وظیفه آنها ها این است که از وظایف تاریخی خود بویژه با در نظر داشت شرایط لوکزامبورگ استفا ده کنند - من توجه خوانندگان را به فصل دوم کتاب خود درباره انقلاب اکتوبر سال (1917) میخوام.»

## 4

پیشرفت های انقلابی در راه طولانی گذار سوسیالیستی یا کمونیستی بدون شک و شبیه منحصر بفرد بطور انحصاری در جوامع حاشیوی نظام ویا سیستم جهانی دقیقاً در کشورهای که در آن هنرمندان پیشتاز درک و فهم شان را بکار برده اند چنین احساس کرده اند که این ممکن نیست به مرزی برسیم که با جامعه سرمایه داری جهانی مدغم شویم و با در نظر داشت همین اصل باید کاری دیگری را از پیش ببریم ویا کار دیگری را انجام دهیم یعنی پیشروی بخاطر گذار به جامعه دارای ماهیت سوسیالیستی **لینن** و **ماتستونگ** در این مورد گفته اند که زمان ما دیگر عصر انقلابات بورژوازی نه بلکه در عوض عصر انقلابات سوسیالیستی است.

این نتیجه گیری به دنبال چیزی دیگری است: گذار به سوسیالیستی شاید در کشوری که ضرورت آنرا می بیند رخ دهد یا در آن کشور گذار صورت گیرد واما افزون به آن این کشور که در آن گذار سوسیالیستی صورت گرفته است بالاثرا حملات و تلاش های

امپریالیسم معمولاً به انزوا کشانیده خواهد شد لهذا در اینجا دیگر کدام بدیلی وجود نخواهد داشت و یا در اینجا انقلاب جهانی همزمان نیز وجود نخواهد داشت ، بنا بر این ، ملت ها و کشورها درگیر در این راستا با مسابقه و یا با چالش دوگانه مواجه می شوند (1) مقاومت دایمی در برابر جنگ ( چه گرم و چه سرد ) که توسط نیروهای امپریالیستی انجام میشود (2) پیشروی با وحدت و یک پارچگی اکثریت دهقانان در مسیر جاده سوسیالیسم که نه مارکس و نه هم انگلس به پاسخ همچو سوالات از آن در مانیفست چیزی گفته اند . و اما این هر دو پس از آن توانستند در مورد این سوالات چیزی بگویند و این مسولیت مارکسیست ها زنده است تا در این مورد چیزی ارایه نمایند .

این بازتاب ها به تعیین دیدگاه های مارکس و انگلس در مانیفست مربوط به دهقانان ارزیابی میشود . مارکس خود را در زمان خود قرار می دهد، که هنوز هم زمان انقلاب های ناتمام بورژوازی در اروپا بود . در این زمینه، مانیفست می نویسد: "در این مرحله پرولتاریا با دشمنان خود مبارزه نمی کند، بلکه دشمنان ، دشمنان آنها، بقایای پادشاهی مطلق ، و صاحبان زمین ... است و هر پیروزی که به دست می آید، پیروزی بورژوازی است." (11)

اما انقلاب بورژوازی زمین را به دهقانان کشور داد ، همانطور که نمونه ای آن را میتوان در فرانسه نشان داد، لذا دهقانان با اکثریت بزرگ خود متحد بورژوازی در اردوگاه مدافعان از ملکیت های خصوصی مقدس و دشمن پرولتاریا میشوند .

با اینحال انتقال مرکز جاذبه تحول و دگرگونی سوسیالیستی در جهان از مراکز مسلط امپریالیستی به حوزه های تحت سلطه ای به اصطلاح دهقانان مسخ شده و یا مودیفای انتقال می یابد ، پیشرفت های انقلابی در شرایط از جوامع که هنوز قسمت بیشتر آنها دهقانان باقی مانده اند ممکن است که این پیشرفت ها تنها در صورت ایجاد و یا مستقر شود که پیشقدمان سوسیالیست بتوانند استراتژی را بکار گیرند که اکثریت دهقانان را در مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیستی با خود مدغم کنند .

## 5

مارکس و انگلس نه در زمان تدوین و تالیف مانیفیست و نه بعد از آن هرگز به پوتانسیل انقلابی خود جوش طبقه کار اعتقاد نداشتند ، چرا که «ایدی های حاکم در هر عصر و زمان عقاید طبقه حاکم بر آن نیست» پس بادر نظر داشت این اصل کارگران مانند دیگران درگیر در اید یولوژی رقابتی که سنگ بنای عملکرد جامعه سرمایه داری است میشوند ، پس از اینرو سازمان پرولتاریا بخاطر ادامه طولانی مبارزه خود به یک صنف و طبقه و به تبع آن به یک حزب سیاسی با رقابت در بین خود کارگران ضرورت دارد . (13)

بنا بر آن تبدیل و یا انتقال دادن پرولتاریا از یک صنف بخودی به یک صنف برای خود نیاز به مداخله فعال کمونیست های پیشینا زوجیز فهم دارد ... چونکه این کمونیست های پیشینا ، از یکطرف بخش پیشرفته ترین و قاطع ترین اعضای طبقه کارگر هر کشور هستند و از سوی دیگر کتله بزرگی اند که همه دیگران را یعنی پرولتاریا را به نسبت داشتن امتیاز و برتری از فهم و درک و شرایط و بخاطر کسب نهایی نتایج در خط درست راهپیمایی و راهنمایی سوق میدهند . (14)

تا بید نقش اجتناب ناپذیر پیشگامان بعنوان مدافع و خیر خواه برای یک حزب واحد

برای کارل مارکس اهمیت و مفهومی ندارد، آنطوریکه او در مانیفیست می نویسد: «کمونیست ها هرگز یک حزب جداگانه و مخالف سایر احزاب کارگری را تشکیل نمیدهند و یا نمی سازند» آنها هیچ اصول فرکسیون و یا فرقه ای را در بین خود راه نمیدهند که جنبش پرولتری را به آن شکل دهند و یا قالب بندی کنند». (15)

مارکس با درک و فهم از مفهوم و اهمیت آنچه که باید یک سازمان پرولتاریای بین المللی عرض اندام کند و یا ایجاد شود، ضرورت آن دیده میشود که تمام احزاب، جریانات فکری و اندیشوی و عملگرا در ادغام با هم، شوندگان واقعی به نفع کارگران شوند که باید در نظر گرفته شود. آنچنانیکه در نخستین همایش بین الملل سازمان ها و احزاب شامل: بلانکیستهای فرانسوی، لاسالین های (Lasalians) آلمانی، اتحادیه های کارگری انگلیس، پرودن (proudhon)، انارشیستها، و باکونین ها حضور داشتند، و مطمئناً که مارکس فارغ از انتقاد بسیاری از همکارانش نبود و میتواند گفت که جرو بحث های خشن و متضاد و متقابل یکی از روح زنده از این گردهمایی فشرده بود با این وجود این گردهمایی اولین مدرسه برای آموزش کارها در آینده بود که درگیر مبارزه با سرمایه داری میباشند و یا که میشوند.

**دو نظر و یا دو ملاحظه به ارتباط سوال مبنی بر نقش حزب و کمونیستها وجود داشت:**

نخست: ایجاد ارتباطات مربوط به جنبش کمونیستی بین کمونیست ها و ملت، همانطور که میتوانیم در مانیفیست بخوانیم «کارگران میهن ندارند. ما نمیتوانیم از آنها چیزی را بگیریم که آنها اصلاً چیزی را بدست نیاورده اند و یا ماترسی نداریم از اینکه چیزی را که آنها بدست نیاورده اند از دست بدهیم - لذا قبل از همه پرولتاریا باید برتری سیاسی را بعنوان رهبر طبقه کارگر در یک کشور بخاطر رشد و انکشاف طبقه پیشتاز کشور در دست گیرد و خودش خود را ملت سازد گرچه که این احساس تا هنوز در بورژوازی نیست (16) یعنی این مفهوم نه در معنی مادی بودن اش ولی در شکل اساساً در ابتدا یک مبارزه ملی علیه بورژوازی است.» (17)

پرولتاریا در دنیا سرمایه داری، ناسیونالیسم (ملیگرایی) خود را در کشور خود به اشتراک نمیگذارد، آنها تنها متعلق به آن کشور نیستند و به همین دلیل است که درد دنیا بورژوازی تنها عملکرد همانا ملیگرایی است که به آن مشروعیت داده اند. که از یک سو به استثمار کارگران کشور می پردازند و از سوی دیگر بورژوازی آنها را بخاطر بدست آوردن سود و منافع خود علیه رقبای خارجی خود مورد استفاده قرار میدهند که تحقق این امر از جاه طلبی های کلی امپریالیستی شمرده میشود که در نهایت امر پیروزی انقلاب سوسیالیستی این همه چیزها را تغییر میدهد و برآنها نهایی بورژوازی خط بطلان می کشد.

این خواسته و یا مطلب فوق الذکر به اولین مراحل طولانی از گذار سوسیالیست به جوامع پیرامون مربوط میشود، این همچنین ضرورت احترام به تنوع لازم افراد در جاده ها را نیز بیان میکند و علاوه بر این مفهوم هدف نهایی کمونیسم اهمیت این تنوع ملی ملل پرولتری را تقویت میکند، مانیفست قبلاً ایده های را مطرح کرد که کمونیسم از تنوع افراد، گروه ها و ملل ساخته شده است که از همبستگی نیز مستثنی نمی باشد و اما به مفهوم توسعه آزاد هم است کمونیسم انتی تیزس (antithesis) سرمایه داری

است که برغم ستایش از فردگرایی در واقع از طریق رقابت شبیه سازی ها که توسط سلطه سرمایه داری شکل گرفته اند ، تولید میکند .

## در این راستا از آنچه که من در این آواخر به ارتباط انقلاب اکتوبر (1917) نوشته ام نقل قول میکنم :

حاکمیت یا رد حاکمیت ملی سبب سوء تفاهات شدید می شود تا زمانی که محتوای صنفی استراتژی در چارچوب آن عملکرد شنا سایی نشده باشد . بلوک اجتماعی غالب در جوامع سرمایه داری همیشه حاکمیت ملی را به عنوان وسیله ای برای ارتقاء منافع طبقاتی خود یعنی بهره برداری سرمایه داری از کارخانگی و همزمان تقویت موقعیت آن در نظام جهانی، در نظر می گیرد . امروزه در چارچوب نظام جهانی لیبرال که تحت سلطه ی انحصارات مالییه ی سه تایی ( ایالات متحده، اروپا، ژاپن) است، حاکمیت ملی ابزار است که اصناف طبقاتی را قادر می سازد تا موقعیت های رقابتی خود را در سیستم حفظ کنند . دولت آمریکا واضحترین مثال از این مداومت را ارائه می دهد: حکومت به عنوان محافظت انحصاری از سرمایه انحصاری ایالات متحده در نظر گرفته می شود و به همین ترتیب قانون ملی ایالات متحده اولویت بالاتر از قوانین بین المللی است . که این نیز عمل قدرتهای امپریالیستی اروپا در گذشته بوده و همچنان در عمل از کشورهای بزرگ اروپا در اتحادیه اروپا است .

با در نظر داشت این موضوع آیا کسی متوجه میشود که چرا در گفتگوهای ملی در ستایش از فضیلت حاکمیت مخفی کردن منافع ومصالح طبقه کارگر در بنگاه که کار میکنند همیشه برای همه کسانی که از طبقه کارگر دفاع میکنند غیر قابل قبول است با این وجود ما نباید دفاع از حاکمیت را به این چگونگی یا (modality) ، ملیگرایی بورژوازی کاهش دهیم ، دفاع از حاکمیت برای حفاظت از جایگزینی مردمی در راه طولانی برای سوسیالیسم تعیین کننده نیست . این حتی یک شرایط اجتناب ناپذیر برای پیشرفت در این سمت و جهت است . دلیل آن اینست که نظم جهانی (توام با نظم فرعی جهانی اروپایی آن) هرگز از طریق تصمیمات جمعی طبقات حاکم از یک سو بدست نمی آید . پیشرفت در این زمینه همیشه نتیجه انکشاف نابرابر مبارزات از یک کشور به دیگری است . ، تغییر و تحول نظام جهانی (با نظم فرعی سیستم اتحادیه اروپا) محصول از آن تغییرات در چارچوب دولت های مختلف است . که به نوبه خود تعادل بین المللی از نیروها را بین خود آنها تغییر میدهد دولت ملی تنها چارچوبی برای استقرار مبارزات قاطع است که در نهایت امر به تغییر و تحول جهان می پردازد .

افراد و یا مردم از حوزه ها و از پیرامون نظام یا سیستم که ذاتاً قطبی هستند، تجربیات طولانی ای از ملیگرایی مثبت و مترقی دارند ، که ضد امپریالیستی است ، و نظم جهانی اعمال شده (تحکم) بواسطه مراکز قدرت را رد می کنند و با همین اصل بطور بالقوه ضد سرمایه داری اند . من فقط بطور بالقوه می گویم : زیرا این ناسیونالیسم همچنین ممکن است توهم یک ساختار احتمالی از یک نظام سرمایه داری را بوجود آورد که بتواند سرمایه داری ملی را حاکم در این مراکز قدرت سازد یا به عباره دیگر، ناسیونالیسم در حوزه های فراماسویی (جوانب) تنها در شرایطی در حال انکشاف و پیشرفت باقی

مانده می‌تواند که ضد امپریالیست و مخالف نظم جهانی لیبرال باشد. هر ناسونالیزم دیگر می‌تواند (تنها نماینده باشد) که نظم جهانی را قبول کند. و به ابزار طبقات حاکم محلی که قصد شرکت را در استثمار مردم خود در ادغام با سایر شرکای ضعیف داشته باشد تبدیل شود به این صورت بعنوان قدرت های فراملی امپریالیست عمل کند.

سردرگمی میان این دو مفهوم و انطباق حاکمیت ملی و یا در نتیجه رد هرگونه ناسونالیزم امکان خروج از نظم جهانی لیبرال را از بین می‌برد، متأسفانه، در سمت چپ در اروپا و در دیگر نقاط اکثراً موجب طغیان چنین سردرگمی می‌شود.

نکته دوم مربوط به تقسیم‌بندی طبقات کارگر، برغم ساده‌سازی جامعه مرتبط به پیشرفت سرمایه‌داری که درمانیفیست مطرح شده است چنین است: «عصر ما، دوران بورژوازی، دارای این ویژگی متمایز است که مخالفت های طبقات را ساده کرده است یعنی جامعه بطور کلی بیشتر به دو اردوگاه بزرگ خصمانه تقسیم می‌شود و به دو طبقه بزرگ اصلی بطور مستقیم با یکدیگر روبرو می‌شوند - **بورژوازی و پرولتاریا (19)**. این حرکت یا جنبش دوجانبه تعمیم موقعیت پرولتاریا و بطور همزمان تقسیم جهان، دنیای کارگران، امروزه بیشتر قابل ملاحظه تر از آن است که در سال (1848) زمانی که به این وضاحت به سختی قابل ملاحظه و رویت نبود.

ما در طول قرن بیستم تا عصر زمان خود شاهد بودیم و آن یعنی یک تعمیم یا عمومیت بدون پیش شرط، شرایط پرولتاریا، و اما امروز در مرکز سرمایه‌داری تقریباً کل جمعیت در استخدام به کار و یا وظیفه مواجه اند که فروش نیروی کار آنها بمراتب پایین آمده است و در حوزه های در محلات پیرامون دهقانان، اکثر دهقانان به شبکه های تجاری متصل شده اند که وضعیت خود را بعنوان تولیدکننده های مستقل نابود کرده اند. و آنها را تحت سلطه قراردادی ها و یا پیمانکاران فرعی قرار داده اند. که در واقع به وضعیت فروشندگان درآمده اند که نیروی کارشان کاهش یافته است. این حرکت با فرایندها و یا با روندهای پافشاری همراه بوده است: فرد دچار ضعف می‌شود، دزدی سریعتر از جمعیت و ثروت گسترش می‌یابد (20)، این نافرمانی در سرمایه‌داری پدیدار و تقویت شد، و هدف انتقال طعن آمیز ذریعه اقتصاد دانان عامیانه و زود هنگام بود و در عین حال تا هنوز در سطح و مقیاس نظام سرمایه‌داری جهانی، تنها یگانه ترازوی برای تحلیل و تجزیه همه جانبه واقیعت است، این فقرزدایی قابل ملاحظه ای، قابل ملاحظه تر و واقعی تر از تصور **مارکس** است. با اینحال به موازات این، نیروهای سرمایه‌داری موفق به تضعیف خطر شده اند که پرولتری شدن عمومی را نشان می‌دهد و البته با اجرای ستراتیژی های سیستماتیک با در نظر داشت هدف تقسیم بندی طبقات کارگر در سطوح ملی و بین المللی.

## 6

بخش سوم مانیفست تحت عنوان "ادبیات سوسیالیست و کمونیست" می‌تواند به دسترس یک خواننده معاصر قرار گیرد که واقعا به گذشته تعلق دارد. **مارکس** و **انگلس** در اینجا به تفسیری درباره موضوعات تاریخی و تولید فکری آنها که به زمان خود مربوط می‌شوند، ارائه می‌دهند. که از به مدتهای طولانی فراموش شده است، این

سوالات به نظر می رسد امروز بخاطر نگرانی صرفاً با یگانی می شود یا در ارضیف ضبط و ثبت میشود .

با اینحال من اخیراً با تقابل های سخت و سنگین در حال دوام و در حقیقت معاصر ، حرکت ها و گفت و شنود ها روبرو هستم . مارکس همه اصلاح طلبان را با همه ریفورم های شان که هیچ یک از منطق استقرار و گسترش سرمایه داری شناختی ندارند محکوم میکند . ، آیا اینها اکنون از صحنه ناپدید شده اند ؟ ما رگس دروغ های سرمایه داری را محکوم و تقبیح میکند اما با این وجود ، در عمل سیاسی .... در تمام اقدامات اجباری علیه طبقه کارگر شرکت میکنند (21) آیا در مطالبات فاشیست های قرن بیست و امروز و در ادعای جنبش مذهبی ( اخوان المسلمین ، هندوها و بودیسم متعصب ) کدام تفاوت قابل ملاحظه دیده میشود ؟

انتقاد ما رگس از رقبا ما رگسیسم و ایدئولوژی های آنها ، و نیز تلاش های او برای شناسایی محیط اجتماعی که سخنگوی آنها است ، به این معنا نیست که برای مارکس و برای ما ، جنبشهای ضد سرمایه داری معتبر نباشد الزاماً متنوع باشند ، توجه خواننده را به منابع الهام بخش . به برخی از نوشته های اخیر من در مورد این موضوع معطوف میدارم که از منظر بازسازی یک بین المللی جدید به عنوان یک شرط برای اثربخشی مبارزات مردمی و دیدگاه های آینده که تصور می شود مطمح نظر باشد .  
**با کلمات که با خواندن ما نیفیست من را دنبال میکنند نتیجه میگیرم .**

« مانیفیست سرود و شعار برای شکوه و عظمت مدرنیته سرمایه داری از پویایی و قدرت تحرک است که آن را الهام بخش بدون داشتن موازی و یا برابر در طول تاریخ طولانی تمدن چیره می سازد اما همانطور که مارکس همواره بماند درک آنرا داده و یادآور شده است ، در عین حال آواز سحر این سیستم نیست که خود این جنبش چیزی بیش از یک نسل از هرج و مرج نیست . عقلانیت تاریخی سرمایه داری در یک زمان کوتاه از تمام شرایط - مواد ، سیاسی ، ایدئولوژیک و اخلاقی - فراتر از تولید آن نخواهد بود ، که منجر به فروپاشی آن خواهد شد .

من همیشه این دیدگاه را که من به آن اعتقاد دارم از مارکس ، از مانیفیست تا اولین عصر بین المللی دوم که انگلس زندگی می کرد یعنی که انگلس در قید حیات بود ، به اشتراک گذاشته ام . تجزیه و تحلیل هایی که من پیشنها دادم مربوط به رسیدن بلند مدت سرمایه داری - ده قرن است و سهم مناطق مختلف جهان در این بلوغ (چین ، شرق اسلامی ، شهرهای ایتالیا و در نهایت آتلانتیک اروپا) ، کوتاه مدت آن قرن (نوزدهم) و در نهایت کاهش طولانی آن است که خود را از طریق دو بحران نظام مند طولانی (اول از 1890 تا 1945 ، دوم از سال 1975 تا امروز) ظاهر می سازد . این تحلیل ها هدف از عمق آن چیزی است که در مارکس فقط یک شهود بود (23) این دیدگاه از جایگاه سرمایه داری در تاریخ توسط جریانات اصلاح طلب در مارکسیسم در دومین بین الملل و پس از آن خارج از مارکسیسم توسعه یافت . این یک دیدگاه بود که طبق آن ، سرمایه داری تنها زمانی کار خود را انجام می دهد که بتواند با هماهنگ کردن این سیاره با توجه به مدل مراکز توسعه یافته خود موفق شود . علیه این دیدگاه پایداری توسعه جهانی شدن سرمایه داری ، که به سادگی غیر واقعی است ، زیرا سرمایه داری در طبیعت خود قطبی است ،

ما چشم انداز دگرگونی جهان را از طریق فرآیندهای انقلاب می بینیم . و اما شکست را با تسلیم شدن به نا بودی مرگبار از فروپاشی تمدن .

## Notes

1. [↵](#) I wrote about this subject in chapter three of my book *October 1917 Revolution: A Century Later* (Montreal: Daraja, 2017).
2. [↵](#) Karl Marx and Frederick Engels, [The Communist Manifesto](#) (New York: Monthly Review Press, 1998), 2.
3. [↵](#) I have further written about this question in the conclusion of my book *Class and Nation* (New York: Monthly Review Press, 1980).
4. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 61–62.
5. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 4–8.
6. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 5.
7. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 9. Editors’s Note: “Idiocy” is a mistranslation, since in classical Greek *Idiotes* referred to isolation from the polis, a meaning carried over in the German—a fact recognized in several translations of the *Manifesto*. See Hal Draper, *The Adventures of the Communist Manifesto* (Berkeley: Center for Socialist History, 1998), 211.
8. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 9.
9. [↵](#) Karl Marx and Frederick Engels, *On Colonialism* (New York: International Publishers, 1972), 18.
10. [↵](#) Rosa Luxemburg, [The Russian Revolution](#), 1918, available at <http://marxists.org>.
11. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 17.
12. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 37.
13. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 18–19.
14. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 25–26.
15. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 25.
16. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 35–36.
17. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 22.
18. [↵](#) Amin, *October 1917*, 83–85. I have discussed this question specific to Europe in chapter four of my book [The Implosion of Contemporary Capitalism](#) (New York: Monthly Review Press, 2013).
19. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 3.
20. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 23.
21. [↵](#) Marx and Engels, *The Communist Manifesto*, 44.
22. [↵](#) See “Unité et Diversité des Mouvements Populaires au Socialisme” in the book *Egypte, Nassérisme et Communisme*; and “L’Indispensable Reconstruction

de l'Internationale des Travailleurs et des Peuples," in Investig'Action blog,  
<http://investigaction.net/fr>.

23. [↵](#)

***(2018-12-02) با تقدیم سلام ها***-----